

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَاكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بَدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أئِمَّةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَابْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

فرع دیگری که مطرح شده و مرحوم امام قدس سره در بیع مطرح فرمودند ولی در تحریر نیست این هست که اگر مکره مکره را بر نفس طبیعت بیع اکراه بکند، در این جا حکم چیست؟ خود این بر نفس طبیعت بیع اکراه کردن به دو صورت تصویر می‌شود؛ یکی طبیعت مطلقه، هیچ قید و خصوصیتی نسبت به تطبیق ندارد. مثلاً اکراه می‌کند می‌گوید باید یک چیزی را بفروشی، یا فرش را بفروشی، اکراه بر فروش فرش می‌کند اکراه بر فروش شیء مایمی می‌کند. اکراه می‌کند. یک وقت نه ممکن است که یک قیدی در مقام تطبیق داشته باشد. دیگر باید فرشی از فرش‌های مثلاً اتاق را بفروشد که مثل کلی در معین هست. مثل صاع فی الصبره.

خب در این دو قسم احکامی که حالا گفته می‌شود اختلافی در آن نیست یعنی وجه‌های مختلفی ندارد که بخواهیم در دو مقام بحث بکنیم. وقتی که بر طبیعت حالا به احد الشکلین اکراه می‌کند تارةً مکره می‌رود یک فرد را اتیان می‌کند از افراد طبیعت را به وجود می‌آورد تخلصاً از ایعاد و اضرائی که مکره گفته. در این صورت خب قهراً با همین فرد طبیعت محقق می‌شود و قهراً اکراه دیگر منتفی خواهد شد. انما الکلام در این است که آیا این فرد یا این بیعی را که او ایجاد کرده به داعی تخلص از ایعاد مکره صحیح است یا باطل است؟ ظاهراً کسی در این صورت در این که این بیع باطل است شاید مخالفی نداشته باشد که این بیع باطل است. انما الکلام در وجه بطلان است. برای بطلان آن خب از ما سبق روشن شد که چه وجوهی را می‌توان در مقام گفت.

یک وجه.... مجموعاً شاید هفت تا وجه از ماسبق روشن می‌شود. وجه اول این است که بر این بیعی که در خارج سر می‌زند از مکره، عنوان اکراه و مکره علیه صادق است. بر همین عنوان اکراه و مکره علیه صادق است.

کما علیه الشیخ قدس سره که فرمود عرفاً به این می‌گویند همین، و آن امر عقلی‌ای که اکراه بر جامع است، بر طبیعی است و بر فرد نیست این وارد نیست. به حالا بیانات و نقض و ابرام‌هایی که آن‌جا داشت. پس یک راه این است که بگوییم خود این مکروه علیه است.

راه دوم این است که ما نمی‌گوییم خود این مکروه علیه است. این صادق نیست بر آن، کما این‌که امام هم فرمودند لااقول که این مکروه علیه است ولو مصداق مکروه علیه است اما نه به وصف مکروه علیه بودن. چون وصف از عنوان به معنوی سرایت نمی‌کند. ولی باز به حدیث رفع تمسک می‌کنیم. چرا؟ به آن مبنای شیخنا الاستاد دام‌ظله که هر چیزی که منشأ آن؛ ما جمود نداریم بر این‌که باید خود اکراه و مکروه علیه صادق باشد یا خودش صادق باشد یا منشأ آن باشد. و در ما نحن فیه این‌که این فرد را دارد می‌فروشد و این مصداق را ایجاد می‌کند بخاطر اکراهی است روی طبیعت شده اگر آن نبود و یا او دست بر دارد از این، خب دیگر این کاری ندارد نمی‌رود بفروشد. پس با آن تناسب حکم و موضوع، موضوع را ایشان اعم می‌دیدند. این هم راه دوم است که اگر یک کسی این راه را قبول بکند به این دلیل است.

راه سوم این است که باز به حدیث رفع تمسک می‌کنیم. حدیث رفع را هم اعم نمی‌گیریم مثل شیخنا الاستاد، اما این عرف در مقامی که به چنین چیزی اکراه می‌شود که بفروش، کتابی بفروش، فرشی بفروش، که به کلی اکراه می‌شود عرف حکمش در این‌جا این است که خب این هم حکم همان را دارد. یا مصداق آن هست یا حکم آن هست، توی عمل این را مصداق می‌بیند یا همان می‌بیند. ما وجه آن را ولو ندانیم، ولی به همان گفته تمسک می‌کند می‌گوید که این باطل است. عرف به همان گفته تمسک می‌کند می‌گوید باطل است. حالا جهت این‌که در ذهن عرف چرا این‌جوری می‌شود ولو برای ما کشف نشود. ما عملاً آن را که می‌بینیم این است. و آثار همان اکراه و بطلان را بر آن بار می‌کنیم. و اگر شارع این را قبول ندارد می‌گوید آقا مثلاً از طبیعت به فرد سرایت نمی‌کند کذا و این‌ها، باید تنبیه بکند. و بما این‌که این کار را نکرده، پس بنابراین ... و این غفلت عمومی هست نه این‌که بعضی‌ها این‌جور خیال می‌کنند این‌جا از جاهایی است که اطلاق مقامی و این‌که شارع هیچ‌جا تنبیه بر این نفرموده این کاشف از این هست که این قبول دارد. مصداقیت این ... ولو مصداقیت عقلیه نداشته باشد. و واقعیه نداشته باشد اما چون یری که أن العرف یعاملُ معه معامله‌ی این‌که کأنّ بر خود این فرد اکراه شده، و باطل می‌داند این‌جا از این جهت بگوییم که همان حکم بر آن بار می‌شود. البته این متوقف است بر این‌که اولاً این‌جور اکراه‌ها رایج باشد یعنی اکراه بر طبیعت می‌شود نه بر فرد خاص. نه گه‌گذاری در عالم، یک وقتی ممکن است... نه اگر یک‌چیز رایجی باشد و آن را مصداق می‌بیند همین‌جور است که مرحوم شیخ هم به همین تمسک

می‌فرمود، می‌فرمود همه‌جاها همین‌جور است یک کلی هست در حقیقت. هیچ‌جا دیگر تمام خصوصیات را مکره نمی‌آید بیان بکند.

س: ???

ج: مورد ابتلاء معمولاً همین است یعنی وقتی هم که حتی می‌گوید این فرش را بفروش، دقت که بکنیم کلی هست این فرش را خب می‌تواند ساعت هشت بفروشد ساعت نه بفروشد، به زید بفروشد به عمرو بفروشد، به صیغه‌ی فارسی بگوید به عربی بگوید به بیان دیگری بگوید، به معاطات بفروشد با لفظ بفروشد، همه‌ی این‌ها را می‌گیرد دیگر. پس باز هم کلی شد.

س: یعنی اگر بخواهیم از عدم تملیک شارع استفاده بکنیم باید مسئله مورد ابتلاء باشد عام البلوا باشد. ج: بله. منتها ممکن است شما باز بفرمایید که بله این‌جور کلیات این عام البلوا است، کلی به این شکل. اما کلی‌ای که نه دیگر اصلاً به فرد توجه ندارد و فقط روی طبیعت برده باشد و هیچ خصوصیتی در آن اخذ نشده باشد که نفس طبیعت باشد این، این قدر رایج نیست اینقدر فراوان نیست این‌جوری.

س: یعنی هیچ تعین نباشد؟

ج: بله نفس طبیعت فقط هست. توی فردها، آخر شیخ فرد را به طبیعت برگرداند. آن رایج است. اما این‌که فقط روی نفس طبیعت برود. این اکراه این‌جوری بکند بگوید بیعی انجام بده یا بیع فرش را انجام بده. این‌جور که به نفس طبیعت رفته.

س: یا حتی کلی فی المعین.

ج: یا حتی کلی فی المعین. آن‌جا هم مثلاً می‌گوید یکی از این‌ها را. اما بگوید فرش بفروش. فرش از این‌ها را بفروش. این شاید کم باشد. البته من قضاوت حتمی نمی‌کنم می‌گویم متوقف بر این است این را باید از نظر چیزی بررسی بشود که آیا این هم کم است یا نه؟ اگر کم نباشد و زیاد باشد آن حرف زده می‌شود.

این تا حالا سه وجه بود. وجه چهارم این است که به واسطه‌ی دلیل اضطرار می‌گوییم باطل است که بعضی از بزرگان هم می‌فرمایند یعنی بله می‌گوییم اکراه از عنوان به معنوی سرایت نمی‌کند. آن به نفس طبیعت اکراه کرده. این به معنوی سرایت نمی‌کند اما این الان چاره‌ای ندارد، مضطر است به این‌که برای دفع آن این را بیاورد. پس این‌جا به حدیث رفع تمسک نمی‌کنیم به رفع اکراه، به حدیث رفع اضطرار باید تمسک کنیم. که این فرمایش محقق خوئی قدس سره در آن‌جاها بود که احدهما را که می‌گفت ایشان می‌گفت بله از جامع به فرد سرایت نمی‌کند. ولی این مضطر است. باید به حدیث رفع اضطرار تمسک بکنیم. نه به حدیث رفع اکراه. و دیگر آن إن قلت و قلت‌ها و فرمایش ...

س: ???

ج: بله آن حرف‌ها. شاید آن حرف‌ها، بعضی از آن‌ها این‌جا نیاید. حتی این را هم که شما اشاره کردید. چون وقتی که می‌گویند احدهما، خب اضطرار هم به احدهماست. باز به جامع است. اما وقتی به طبیعت می‌گویند شما، طبیعت را تکویناً بخواهی این بلا را از خودت دفع بکنی، تکویناً جز این است که باید یک فردی از آن را بیاوری.

س: بله تکویناً به این است اما صحبت بر سر این است که ???

ج: شما به اول فرد مضطر هستید. به اول فرد این طبیعت مضطر هستید تکویناً.

س: حاج آقا مشکله این است که فرد غیر از کلی هست. کلی می‌خواهد طبیعت باشد می‌خواهد احدهما باشد فرقی نمی‌کند کلی، مشکله سرایت من الکلی الی الفرد است. کلی یک وقت هست که احدهماست. نمی‌رسد باز اضطرار به کلی به فرد نمی‌رسد یک وقت هست کلی طبیعت کلیه است به فرد نمی‌رسد. فرقی نمی‌کند. مشکله را اگر می‌خواهید حل بکنید پس بگویید اضطرار از کلی به فرد می‌رسد. مصداق آن می‌شود دیگر.

ج: نه آن‌جا از شما می‌پرسند باید این را بیاورید تا رفع اضطرار بشود؟ آن را باید بیاورید تا رفع اضطرار بشود؟ روی جامع رفته. حالا این‌جا چون طبیعت است و طبیعت به اول فرد موجود می‌شود پس نسبت به اول فرد، شما اضطرار دارید. بنابراین از راه اضطرار بگوییم که اضطرار به اول فرد دارد و حدیث رفع اضطرار می‌گیرد.

س: همین حرف‌ها را شیخ می‌زد شما اشکال کردید.

ج: نه شیخ چنین فرمایشی نفرمودند.

س: من یادم هست همین حرف ??? شما می‌فرمودید ???

ج: حرف شیخ نباید باشد حرف سید بوده. حرف شیخ نبوده.

س: ??? بابا این فرد ما هست دیگر، آباء و ابناء هستند. ??? غیر از انسان است ??? اکراه رفته روی انسان، روی زید نرفته. ما هی می‌گفتیم آقا خب زید الانطباق قهری ???

ج: انطباق قهری است درست است

س: ???

ج: نه.

س: مصداقش آن است ولو این‌که مفهوم ???

ج: نه، این‌ها خلط نباید بشود امام هم فرمودند ببینید این مصداق ذات مکره علیه است نه به وصف مکره علیه بودن آن.

س: ???

ج: نه. یعنی مکروه علیه نمی‌شود. این مکروه علیه نمی‌شود، ولی مصداق آن چیزی است که اکراه روی آن رفته.

س: الان شما حرف امام را دارید می‌زنید پس؟

ج: بله مثل این که فرمودند زید مصداق انسان است. ولی زید نوع است؟

س: زید ولی انسان نیست.

ج: نه، ولی زید نوع است؟

س: نیست دیگر.

ج: نه، چون انسان آن وصفی که دارد با وصفش این مصداقش نیست زید مصداق انسان به وصف آنه کلی و نوع نیست. مصداق خود متصف است. نه با اتصافش. یعنی مصداق انسان است، حیوان ناطق است. اما حیوان ناطق با وصف آن بخواهی توجه بکنی که کلی است و نوع است نه. این جا هم این مصداق بیع فرش هست ولی مصداق بیع فرش مکروه علیه نیست. مصداق آن چیزی است که وقع علی الاکراه. اما نه به وصف واقع شدن اکراه بر آن. چون از عنوان به معنوی معنا ندارد که سرایت بکند. خب این هم یک راه. این ها دیگر نقض و ابرام‌های آن، بحث‌های مفصلی که داشتیم این ها گذشته دیگر. فقط می‌خواهیم فهرست وجوهی را که می‌شود این جا تطبیق کرد را بیان کنیم.

چهارم این است که از راه فقد شرط پیش بیایم که بالاخره این آقایی که به او گفته فرش را باید به او بفروشی و الا پدرت را درمی‌آورم و این فرد را دارد ایجاد می‌کند برای تخلص از آن. این فرض مان بود که برای تخلص دارد ایجاد می‌کند پس طیب نفس نسبت به این ندارد، رضایت ندارد بنابراین باطل است. نه از راه حدیث رفع، نه از راه حدیث رفع اضطرار و نه از راه رفع حدیث اکراه، بلکه لفقد الشرط که رضایت باشد. این هم درست است اگر ما مثل محقق خوئی و بعضی دیگر قائل باشیم که رضا و طیب نفس امر غیر عدم الاکراه است و الا اگر مثل امام بگوییم نه مقصود از رضا و این ها همان عدم اکراه است، چیز جدیدی نیست، مطلب جدیدی نیست. و اگر گفتیم هر دوی آن ها لازم است یعنی ما دو چیز لازم داریم یکی مانع نباشد یعنی اکراه و اضطرار و یکی هم شرط باشد یعنی رضایت. خب در این جا اشکالی ندارد که کسی بگوید این باطل است لوجه، هم مانع وجود دارد بخاطر این که اکراه صادق است به آن بیانات و هم شرط نیست بخاطر این جا. دو جهت آن را بگوییم. که می‌شد تلفیق ...

راه دیگری که این جا ممکن است گفته بشود این است که از راه مذاق شریعت بگوییم. که «رفع ماستکرها» علیه که شارع می‌فرماید؟ مقصود چه هست؟ از مجموع ادله می‌فهمیم که مذاق شارع این نیست معامله‌ای که

کسی روی زور دارد انجام می‌دهد و خودش مستقل در اراده نیست، مغلوب است اراده‌اش، این از مجموع ادله‌ی شرعیه درمی‌آید که شارع چنین معاملاتی را تنفیذ نمی‌کند. کما این‌که مثلاً طلاق این‌جوری را تنفیذ نکرده. عتق این‌جوری را تنفیذ نکرده و هکذا، این از مذاق شریعت استفاده می‌شود که این‌جور معاملات مورد تنفیذ شارع نیست. این هم یک دلیل.

دلیل آخر این است که «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» (بقره، 188) بنابراین که این باطل یعنی باطل عرفی. که خب تفصیل آن را قبلاً بحث کردیم. «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» این‌جا کسی می‌آید می‌گوید که به کلی به طبیعت امر می‌کند و او مجبور می‌شود تخلصاً به آن بفروشد، همه‌ی عرف به این می‌گویند که تو اکل مال به باطل داری می‌کنی. به این مکره می‌گوید اکل مال به باطل داری می‌کنی. یا اگر فروخته به دیگری، مکره گفته به زید بفروش. و زید هم مطلع هست که حالا این‌جور دارد می‌گویند اکل مال به باطل داری می‌کنی. مطلع هم نباشد می‌گویند اکل مالش به باطل است ولی خودش نمی‌داند. بنابراین اکل ما به باطل هم در این‌جا صادق است.

س: یعنی این‌که طرف مقابل نمی‌تواند اکل بکند؟ لا تأکلوا خریدار را نمی‌گیرد. فروشنده‌ای که اگرها می‌فروشد لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل می‌آید طرف را؟؟؟
ج: مقابل را می‌گوید این اکل مال به باطل است.
س: دیگر نمی‌توانی بگویی وقتی نمی‌توانی، طرف تضایف فروشنده؟؟؟
ج: پس بیع باطل است و الا بله دیگر.

این وجوهی است که در مقام در این صورت می‌شود گفت و فرقی بین این‌که آن طبیعتی که امر کرده به نحو طبیعت مطلقه باشد یا طبیعت در مثل کلی فی المعین باشد. همه‌ی این وجوه در هر دو صورت می‌آید.
خب این مال جایی که اُکره علی الطبیعة و اتی بفرد واحد تخلصاً از آن اکراه مکره و ایعاد مکره. صورت بعد این است که «لم یأت بفرد واحد تخلصاً بل یأتی بأفراد بفردین أو اکثر» در جایی که یأتی بفرد أو اکثر، باز خودش دو قسم است تارةً یأتی بفردین أو اکثر تدریجاً، این قسم است و تارةً نه، دفعةً واحدةً و فی عرض واحد یأتی. اگر تدریجاً می‌آورد... خب این‌جا ما بگوییم که مسلم است این مسلم است کما این‌که در آن صورتش امام می‌فرمایند این صورت مسلم است که نمی‌توانیم بگوییم همه‌ی این‌ها وقع مکرهاً علیه. این‌که مسلم است. نمی‌توانیم بگوییم همه‌اش وقع مکرهاً علیه است. اما حالا می‌توانیم بگوییم همه صحیح است یا همه باطل است؟ چه باید گفت؟

یک نظر این است که بگوییم این دائر مدار قصد این آقا است. یک وقت هست که می‌گوید من آن اولی را برای تخلص از این گرفتاری‌ای که این می‌گوید انجام می‌دهم. آن اولی را. بعدی‌ها را نه دیگر، روی طیب نفس خودش، از این جهت است. خب این یک فرض است. ما بگوییم که همین اولی را که به این جهت دارد می‌آورد باطل است ولی دومی درست است. چون در دومی نه واقعاً اکراهی وجود دارد، بعد از این‌که اولی را با آن آورده موضوع اکراه برطرف می‌شود چون مکره به مقصدش رسیده دیگر، اکراهی ندارد دیگر. پس دومی نه اکراهی وجود دارد این هم به طیب نفس خودش، خودش اختیار کرده دارد می‌آورد. پس حتماً دومی درست است بلاشکال، اولی هم که بخاطر آن جهت آورده.

و اگر قصدش این بوده که نه اولی را بخاطر حوایج خودش می‌آورد و با دومی می‌خواهد تخلص از او بجوید که البته این در جایی تصور می‌شود غفله هست دیگر. همان‌طور که قبلاً هم بود. چون واقعاً وقتی اولی را به هر داعی آوردید خب کار آن انجام شده دیگر. ولی این چون غفلت دارد توجه ندارد به این جهت. می‌رود آن دومی را به این قصد می‌آورد. می‌گوید من دومی را می‌خواهم انکار بکنم.

خب حالا این دومی باطل است یا صحیح است که به این قصد می‌آورد؟ امام فرمودند که این دومی صحیح است ولو آن بخاطر غفلت و این.... چرا؟ برای این‌که واقعاً اکراهی دیگر در کار نیست. وقتی شما اولی را آوردی، حالا به هر قصدی آوردی، اکراه منتفی می‌شود دیگر. اکراه که منتفی شد، دومی پس اکراهی در واقع نیست. بله این آقا توهم اکراه می‌کند ولی توهم اکراه که موجب بطلان نمی‌شود که. پس اکراهی در کار نیست و ما هم به قول ایشان رضایت هم که غیر از عدم اکراه چیزی نمی‌ماند، این‌جا هم واقعاً عدم اکراه است. ولی خب نظر بعضی هم مثل محقق خوئی این هست که می‌تواند باشد که بله این باطل است چون این رضایت را ندارد ولو بخاطر این توهمی که در نفسش ایجاد شده تخیلی که در نفسش ایجاد شده فرض این است که غافل است دیگر. این از روی رضایت انجام نمی‌دهد این را. و اراده‌ی او الان مقهور است چون توجه ندارد. پس این مبنا این‌جا مهم است که ما ببینیم آیا رضا یک چیز آخری است یا برداشت آن به همان عدم اکراه است یا بحث کلیدی است در حقیقت در این اباحت.

خب ما که قبلاً عرض کردیم تبعاً للامام فرمایش ایشان را قبول کردیم این‌جا یعنی تقویت کردیم گفتیم. بنابراین باید این‌جا بگوییم که معامله صحیح است دومی صحیح است و آن اولی واقعاً... حالا آن اولی را برای چه انجام داده؟ قصد نداشته برای... فرض این است دیگر. برای حوائجش انجام داده، حالا بگوییم آن صحیح است یا باطل است؟ آقایانی که این‌جا می‌گفتند مثل آقای نائینی، می‌گفتند ما از ادله‌ی اکراه می‌فهمیم یا صدق اکراه متوقف بر این است که اراده مقهور بشود و تصمیم کأن مال خودش نباشد مستقلاً. این‌جا فرض این است که اراده مقهور

نیست چون در اثر این غفلت است می‌گوید این را به طیب نفس خودم می‌خواهم انجام بدهم. برای حوائج خودم دارم انجام می‌دهم. با آن دومی می‌خواهم دفع ضرر بکنم. پس نسبت به اول مقهور نیست. آن وقت در نتیجه چه می‌شود؟ این می‌شود که هم اولی درست است و هم دومی درست است. دومی درست است چون کراهتی در واقع نیست، اولی درست است چون مقهور نیست. و اگر طبق مسلک شیخنا الاستاد هم بگوییم باز همین جور می‌شود چون منشأ اولی اکراه نیست. اضطرار هم نسبت به اولی نیست. اکل مال به باطل هم نیست چون با طیب نفس خودش برای حوائج خودش دارد اولی را می‌فروشد. بنابراین کأنَّ اللاقوی و الراجح در این جایی که بیش از یکی می‌فروشد و تدریجاً می‌فروشد و تخلّص را به دومی برای غیر از اولی قرار داده، این جا باید بگوییم که تمام این معاملات صحیح است.

س:؟؟؟

ج: آقای ایروانی همان رضایت را لازم می‌دانست.

س:؟؟؟ احدمای غیر معین یک بیانی داشتند می‌فرمودند در همان اولی...؟؟؟

ج: نه همان درست است دیگر، داریم می‌گوییم ببینید ...

س: این هم می‌شود؟

ج: بله همان را گفتیم. گفتیم وقتی اولی را انجام می‌دهد دومی اکراه واقع نیست. حرف آقای ایروانی همین بود دیگر. می‌گفت دومی حتماً اکراهی نیست چون به اولی

و اما اگر این‌ها را دفعهٔ واحده و در عرض واحد انجام داد که مرحوم امام در صفحه‌ی 95 این را مطرح کردند «و لو أوجد فی الفرض» فرض چه بود؟ «كان الاكراه على نفس الطبيعة». «و لو أوجد فی الفرض عدة مصادق فی عرض واحد» گفت فرش بفروش. خب به یکی فرش فروختن، این آمد ده تا فرش را با هم دیگر فروخت. ولو به ده نفر. به صیغه‌ی واحده، انشاء واحد به همه فروخت. یا به یک نفر فروخت. آیا این جا چه باید گفت؟ این جا ایشان می‌فرماید فلاشبهه فی عدم وقوع جميعها مكرهاً علیها. «و لو قلنا بأنَّ كلَّ واحد وقع امتثالاً للأمر كما قيل فی الاوامر الالهية» تا می‌رسند صفحه‌ی 97 می‌فرمایند «و كيف كان لو أكرهه على الطبيعة و اتى بأكثر من فردٍ واحد يقع الكلام فی أنَّ الجميع صحيحٌ أو باطلٌ أو بعضها صحيح و بعضها باطل يقع الكلام (در این) و سیأتی الكلام فيه عند التعرض للأكراه على احدهما و الاثيان بهما» که آن را بعد در صفحه‌ی 102 بیان می‌کند. این‌ها دیگر این جا را ارجاع به آن جا می‌دهند می‌گویند حرف‌هایی که آن جا می‌زنیم در این جایی که بر طبیعت واحده هم، بر طبیعت امر کرده و آورده حرف‌های آن جا، این جا هم می‌آید. منتها یک مطلبی را فعلاً این جا ادعا می‌کنند یک دو صفحه‌ای راجع به این صحبت می‌کنند. و آن این است که مسلماً همه‌ی این‌ها مکره علیه نیست.

خب ببینید این‌که همه‌ی این‌ها مسلماً نیستند، که کأن مفهوم دارد که بعضی از آن‌ها کأن هستند. یک وقت می‌گوییم مسلماً این‌ها مکره علیه نیستند از باب این‌که اکراه از طبیعت به فرد سرایت نمی‌کند. ایشان این را نمی‌خواهند بفرمایند دست از مبنای خودشان برداشته باشند بلکه می‌خواهند بگویند ما همان‌جایی که اکراه بر طبیعت می‌کرد یک فرد را می‌آورد نمی‌گفتیم این سرایت می‌کند به این فرد، ولی در عین حال می‌گفتیم این همین یک‌دانه چون مصداق ذاتی آن طبیعت است بنابراین باطل است باطل که البته ما آن‌جا مناقشه می‌کردیم می‌گفتیم چطور می‌فرمایید که باطل است؟ با این‌که وصف اکراه نیامده و حدیث رفع موضوع آن اکراه است. از یک طرف می‌فرمایید اکراه به این‌جا نمی‌آید از یک طرف می‌فرمایید برداشته می‌شود به حدیث رفع اکراه. شما باید به دلیل دیگری تمسک بکنید یا آن حرف‌های دیگر را بگویید مثل شیخ بله همین مکره علیه است. یا بیاورید به اضطرار بگویید یا به چیزهای دیگر بگویید. آن‌جا ما نتوانستیم تعقل بکنیم این مطلب را، این‌جا هم منافاتی با حرف آن‌جا ندارد. این‌جا می‌خواهند بگویند نمی‌شود بگوییم که همه‌ی این‌ها، مسلماً نمی‌توانیم بگوییم همه‌ی این‌ها مثل آن‌جا همه‌اش باطل است. به آن وجهی که آن‌جا گفتیم. آن وقت اگر این حرف را زدید یک شبهه این‌جا پیش می‌آید، که ایشان مفصل وارد این شبهه می‌شوند و حل این شبهه می‌شوند. و آن این است که اگر در باب اطاعت و امتثال اگر مولا گفت که اعتق رقبه، إن ظاهرتَ اعتق رقبه، حالا یک مظاهری می‌آید ده تا عید دارد می‌گوید انتم الطلقاء، انتم الاحرار فی سبیل‌الله. آیا به همه‌ی این‌ها امتثال می‌شود؟ و ده تا ثواب خدا به او می‌گوید؟ و همه‌ی این‌ها امتثال آن اعتق رقبه هست؟ حالا رقبه هم بنابراین که تنوین آن تنوین تمکن باشد. یعنی به شرط لایی از آن نفهمیم. نه یک‌دانه، که یک‌دانه‌ای آن محفوظ بماند. یک وقت به شرط لا هست یعنی یکی باشد. نه ظاهر اعتق رقبه یعنی رقبه آزاد بکن، اعتق رقبه. خب این به یکی می‌شود، ده تا هم رقبه آزاد بکند خب رقبه آزاد کرده. توی اصول این بحث عنوان شده، ایشان می‌فرماید ولو آن‌جا بگوییم که تعدد امتثالات است و همه‌ی آن‌ها متعلق امتثال واقع می‌شوند و ثواب متعدد است این‌جا این را نمی‌توانیم بگوییم. که همه اکراهی هست. چرا؟ برای این‌که در صدق اکراه باید ضرر باشد و ایعاد ضرر باشد، در بقیه، غیر یکی که ایعاد ضرر نیست چون با آن یکی با یکی موضوع منتفی می‌شود پس تفاوت می‌کند این‌جا با مسئله‌ی امتثال، کسی نباید بگوید همان‌طور که آن‌جا می‌گویی به همه‌ی آن‌ها امتثال هست و همه‌اش ثواب دارد این‌جا هم بگویی همه‌اش اکراهی است.

س:؟؟؟

ج: بله زمانش که واحد است. معاً است.

س: همان‌طور که این‌جا تقوّم اکراه به وجود ابعاد است و وجود ابعاد هنوز هست این‌جا هم شبهه‌اش این است که توقف امتثال بر وجود امر است و وجود امر به اول فرد ساقط می‌شود این‌جا می‌آید می‌گوید که؟؟؟
ج: اول فرد آخر کدام؟

س: مشکل این است که پس کدام؟ همان حرف و مشکله‌ای که کدام توی اکراه هم می‌زنیم می‌گوییم خیلی خب اول فرد که می‌گویی ضرر با آن؟؟؟ چون در زمان واحد است اول و دوم ندارد عین امتثال، امتثال هم که کلی با اول فرد می‌رود چون زمان واحد است اولی معنا ندارد تا بگوییم امر دیگر ساقط شد، بقیه دیگر موضوعی برای امتثال آن نمی‌ماند. توی اکراه هم همین است اکراه هم مشکله این است درست است که تقوّم اکراه به ابعاد ضرر است و ابعاد ضرر با اول فرد از بین می‌رود اما چون توی زمان واحد است این‌جا اولی معنا ندارد عین وجود امر و اسقاط امر و امتثال است. فرق نمی‌تواند امام با این جهت بگذارد این‌جا در اکراه تقوّمش به اضرار و توعید و ابعاد است آن‌جا هم توقف آن به وجود امر و عدم وجود امر به ثبوتش به فرد واحد است. به اول فرد امتثالی است.

ج: خب یعنی بالاخره شما می‌گوییم این‌جا مکره علیه هست یا نیست؟
س: نه می‌گوییم اشکال الکلام الکلام، نمی‌تواند امام بگوید آن‌جا چون تقوّمش به ابعاد و اضرار است و ابعاد و اضرار؟؟؟

ج: در غیر یکی هم ابعاد و اضرار نیست. این‌جا ده تا هست دیگر. ده تا بودن آن را که قبول دارید؟ به یکی ابعاد و اضرار ... تمام می‌شود. نمی‌دانم به کدام است.

س:؟؟؟

ج: نه ببینید امام می‌فرماید

س:؟؟؟

ج: نه می‌گوید من نمی‌توانم معین بکنم که به کدام ابعاد رفع شده. به یکی رفع شده نه‌تای دیگر آن ابعاد ندارد.
س: آن هم این‌طور بگوید، بگوید امتثال با یک فرد هم می‌شود. امتثال که شد امر ساقط می‌شود دیگر امری نمی‌ماند که امتثال از بقیه بخواهد. این هم همین است دیگر. توقف امتثال؟؟؟

ج: خب مشکله حالا همین، ایشان که دو صفحه این‌جا معطل شده که بحث عقلی و عرفی و این‌ها را همه عنوان فرموده که حالا دیگر چون ایشان عنوان فرموده حالا ما هم وارد شدیم دیگر مثل این‌که باید بگوییم می‌خواستیم یک‌جوری از کنار آن رد بشویم ولی

فرموده است که «فلا شبهة فی عدم وقوع جميعها مكرهاً عليها و لو قلنا بأن كل واحد وقع امتثالاً للامر كما قيل فی الاوامر الالهية المتعلقة بالطبائع أن الاتيان بأفراد عرضاً موجب لوقوع كل على سبيل الامتثال مستقلاً و يستحقّ مثنوبات بعدد الافراد و ذلك» و لو آن جا این جوړی بگوئیم این جا نمی‌توانیم بگوئیم چرا؟ «و ذلك لأن فی الاکراه يُعتبر عدم امکان التفصی و مع کون ترک ما عدا واحد منها لا یترتب علیه الضرر لا یقع مکرهاً علیه» چون لا یترتب علیه الضرر. چون با آن یکی تفصی کردی و دیگر ...

س: نه نمی‌گوید این جا با یکی تفصی کردی، می‌گوید چون شرط ... این یک چیز دیگری می‌گوید، می‌گوید چون شرط اکراه این است که عدم امکان تفصی باشد و تو می‌توانی به جای ده تا عمل یک عمل، یک فرش بفروشی، حالا با وجود امکان تفصی به یکی آمدی ده تا را فروختی، پس ده تا کلهم؟؟؟ نمی‌شود ایشان این را دارد می‌گوید می‌گوید چون در اکراه عدم امکان تفصی شرط است، و تو می‌توانی یکی بفروشی، و ده تا بفروشی، در این حالتی که می‌توانی یکی بفروشی، آمدی باز هم ده تا را فروختی. پس ده تا لا یتحقق به الاکراه. ج: نه «و مع کون ترک ما عدا واحد منها لا یترتب علیه الضرر» این لایقع مکره علیه، یعنی ما عدا واحد لایقع مکرهاً علیه. ما عدا، این جوړی فرموده، نه این که این جوړی که شما می‌فرمایید بفرماید. که این جا یک راهی داشتی، شما حالا که ده تا داری، پس ده‌تای آن تمامش می‌شود غیر مکره علیه، نه. ما عدا یکی را می‌فرماید فلذا این حالا آن عبارتی را که اول آن فرموده «لأن فی الاکراه یعتبر عدم امکان التفصی مع کون فلان» آن خیلی دخالت نداشت خیلی امکان تفصی در این مطلبی که ذیلاً می‌فرماید.

س: پس چرا گفته؟

ج: حالا فرموده.

س:؟؟؟

ج: نه چون ذیل آن فرموده، آن را که صراحته روی آن تکیه فرموده و می‌خواهد بگوید که نیست این قسمت آخر است.

بعد می‌فرماید که «مع أن حدیث الامتثالات الكثيرة غیر مرضی» می‌فرماید آن جا هم ما قبول نداریم که امتثالات کثیره باشد. بعد می‌فرمایند که «و إن امکن اقامة البرهان علیه» آن جا می‌فرماید امکان دارد برهان بر این که امتثالات کثیره اقامه بکنیم ولی....

س: نا تمام است.

ج: حالا یا نا تمام است یا برهاناً درست است عرفاً درست نیست حالا مطالبی که ان شاءالله حالا دیگر مطرح فرمودند ایشان این را ان شاءالله مطرح می‌کنیم. صفحه‌ی 95 و 96 و 97 که ان شاءالله....

درس خارج فقه استاد شب زنده‌دار دام ظلّه
موضوع: بيع
تاریخ 1399/10/22

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.